

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةِ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرَصِدِ إِغَاثِهِ^۱.

به تحقیق من به این مطلب رسیده‌ام که امیدواران را تو، در جایگاه اجابت قرار دادی و کسانی که یأس بر آن‌ها عارض شده است و طلب رسیدن به مطلوب در آن‌ها به سستی و خاموشی، دیگر گراییده، تو به فریاد آن‌ها خواهی رسید.

نسبت به مسئله رجاء در شب‌های گذشته مطالبی خدمت رفقا عرض شد که حقیقت رجاء با طلب و پیگیری، این، ملازمت دارد کسی که رجاء دارد و پیگیری امر و مسئله را نمی‌کند رجاء ندارد، دروغ می‌گوید. کسی که امید دارد که به سفر زیارتی مشرف بشود بلند می‌شود بدنبال تهیه مقدماتش می‌رود اگر در منزل بنشیند و بگوید که ان‌شاءالله خداوند هرچه قسمت کرد خب خداوند قسمت کرده است دیگر بلند شو بیا بیرون نه! باز هرچه خداوند قسمت کرد! این رجاء ندارد اما برای بدست آوردن دو هزار تومان پول نمی‌نشیند در خانه بگوید خداوند هرچه قسمت کرد، بلند می‌شود می‌آید بیرون، دو روز بنشیند که جیبش خالی شد دیگر روز سوم با غرّ و عرض کنم حضورتان که خدا نصیب کسی نکند بله سر و صدای مخدّرات و مکرّمات مجبور است چهار نعله از خانه بزند بیرون، ای داد، ای هوار،

نان نداریم، ای هوار گوشت نداریم ای هوار پول نداریم، آخه به تو هم مرد می گویند؟ آخه به تو هم نمی دانم....؟ چرا زن گرفتی؟ از این چیزهایی که خب کم و بیش برای ما نقل می شود ان شاء الله که این ها همه شوخی است، جدی نیست، خب حالا باز هم بنشیند در منزل بگوید می نشینیم ان شاء الله خدا می رساند، نه نمی شود اینجا، اینجا مجبورش می کنند بیاید بیرون، به هر کیفیتی بیاید بیرون و اجبار بالأخره انسان را از چیز بیرون می آورد، نمی شود.

یک قضیه الآن یادم آمد نمی دانم این ها را برای رفقا گفته ام یا نگفتم؟ در نجف که مرحوم آقا بودند یک وضعیت خاصی داشتند، مقرری ایشان خب طبعاً از آن ها که در نجف بودند ایشان شهریه نمی گرفتند، حتی یک قران نگرفتند و در یک نواری که ایشان صحبت کردند ایشان در آنجا فرموده اند که

ما با آن وضعیتی که داشتیم و معروف شده بودیم به عرفان و ذکر و امثال و ذلک، قطعاً اگر از آقایان شهریه می‌گرفتیم شهریه‌ی ما را قطع می‌کردند عین صحبت ایشان الآن موجود است یعنی به جرم متابعت عرفان و به جرم به خود مشغول بودن، این جرم است دیگر، اگر شب تا صبح به هر و کر و غیبت و تهمت گذشته بشود این مطالب را ما یک مقدارش را آوردیم نمی‌شود نیاورد بلکه مرحوم آقا خیلی آن زمان سکوت می‌کردند این مسئله‌ای نیست اگر چند ماه به تهمت بگذرد به غیبت بگذرد به نَمّامی بگذرد به سخن چینی بگذرد به عمل خلاف شرع بگذرد هیچ اشکالی ندارد، سهم امام علیه‌السّلام از شیر مادر حلال‌تر، ولی اگر بخواهد یک شخصی به خودش مشغول باشد به کار خودش به ذکر خودش به فکر خودش به مراقبه‌ی خودش با هر کسی ننشیند با هر کسی صحبت نکند به کار خودش مشغول باشد اوقات خودش را به بطالت نگذراند، این شخص صوفی است، این شخص درویش است و مهدور الدّم و باید شهریه‌اش را قطع کرد و او را بیرون کرد و حوزه را از وجود هم‌چنین شخصی پاک کرد، این را که خدمتتان عرض می‌کنم مسائلی است که تعجب نکنید اتفاق افتاده است، الحمدلله.

بالآخره امیرالمؤمنین هم هست، یکی، دو روزی صبر می‌کند، وقتی که دیگر تحملش تمام بشود با همان شمشیری که عمرو بن عبدود را با همان شمشیر دو نصف کرد، و با همان شمشیری که مرحب خیبری را انداخت با همان شمشیر می‌زند حوزه نجف را زیر و رو می‌کند دیاری را دیگر باقی نمی‌گذارد، تا کی؟ تا اینکه دو مرتبه خودش از همان شاگردانی که خودش می‌خواهد بیاورد، از همان افرادی که مورد رضای خودش هستند بیاورد و از همان فضلا و از همان شاگردانی که بیایند و امیرالمؤمنین را ترویج کنند نه هوای نفس را، امیرالمؤمنین را بیایند برای مردم شرح بدهند به اندازه‌ی سعه‌شان به اندازه‌ی فهمشان، کی می‌تواند علی علیه‌السّلام را توضیح بدهد؟ کی می‌تواند امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را بیاید شرح بدهد؟ غیر از حسرت و غیر از خسران چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند دیگر، همین طوری حسرت بر انسان بماند که مگر امکان دارد؟ مگر امکان دارد؟

چندی پیش یک بنده خدایی آمده بود از بعضی از ناراحتی‌های عائلی خودش گلایه می‌کرد و که دیگر خلاصه جان ما به لب رسیده است و تحمل ما دیگر تمام شده. در بین صحبت‌هایی که برایش داشتم من این مطلب را به ایشان گفتم، گفتم: بین آقا جان به هر اندازه که پول بدهی آش می‌گیری، شما اگر توقع داشته باشی که کنار نهر آب بنشینی، روی تخت روان و ملائکه مقرب، غلمان و حورالعین شما را باد بزنند و بعد هم هر از چند دقیقه‌ای یک سینی از شربت خوش گوار خدمتتان تقدیم

بشود و به انواع فواکه شما را پذیرایی کنند و در ضمن یک نماز شبی هم بخوانید و به حساب خودتان یک یا الله و یا هو و ذکر یونسیه و ... هم بگویید و برسید نه! اینها کفایت نمی‌کند، گفتم: امیرالمؤمنینی ما شنیدیم اما اینکه این امیرالمؤمنین چی شد که علی شد؟ خب این را نشنیدیم یا شنیدیم توجه نکردیم، گفتم: امیرالمؤمنین می‌دانید چرا علی شد؟

نمی‌خواهم بگویم آن نمازها و آن ضجّه‌ها و آن گریه‌های در نخلستانش که ابودرداء می‌گوید آمدم و دیدم که صدایی می‌آید در نخلستان نصف شب، حرکت کردم آمدم بیرون و همین‌طور رفتم تا دیدم وقتی که رفتم، دیدم که علی است که دارد نماز می‌خواند با خدا دارد مناجات می‌کند و همین‌طوری با خدا راز و نیاز می‌کند یک مرتبه دیدم صیحه‌ای زد و افتاد و دیگر از حال رفت، رفتم دیدم بدن همین‌طور سرد مثل چوب خشک همین‌طوری تکان نمی‌خورد، آمدم، طلوع فجر بود دیگر، دم خانه‌ی حضرت که در زدم که حضرت زهرا آمد بیرون و به فاطمه گفتم که چرا نشستی که این‌طور شد قضیه، گفت این کار هر شبش است به امشب مربوط نیست^۱ اینها نمی‌خواهم بگویم که اینها برای امیرالمؤمنین مفید نبوده.

اینها به جای خودش محفوظ اما آنکه علی را علی کرد صرفاً و تنها این نمازها نبود، آنکه علی را علی کرد این بود که بنشینند و ببینند زنش را جلوی چشمش دارند تکه تکه می‌کنند و دستور به شمشیر نداشته باشد دستور به سکوت داشته باشد، این علی را علی می‌کند همان علی که گردن خالد بن ولید را با دو انگشت نه بیشتر، فقط با همین دو انگشت به اصطلاح بگیرد و او را به حال خفگی بیندازد در مسجد مدینه، این دو تا آمدند دم در و منزل را آتش زدند، اینها چه جایی داشتند؟ چه ارزشی داشتند؟ چه چیزی داشتند؟ بنشینند و ساکت و هیچی نگویند، اینکه هیچ، بعد هم بیایند طناب بیندازند گردن خودش و خودش را بکشند، اصلاً شما می‌توانید باور کنید؟^۲

اصلاً شما می‌توانید باور کنید یک چنین مسئله‌ای را، که بیایند ...؟ و این هم همین‌طوری نگاه می‌کند. ا یک کاری بکن، نه نمی‌شود ولی به جای خودش، به جای خودش، در آنجایی که باید خب آنجا مسئله فرق می‌کند وقتی حضرت زهرا از دنیا می‌رود این عمر یک دفعه رگ تدینش و این قرابتش به رسول خدا گل می‌کند یادشان می‌آید، این با رسول خدا قرابت دارد این پدر زن رسول خداست و

^۱ الأملی (للصدوق)، ص ۷۹-۷۶.

^۲ اثبات الوصیة، ص ۱۴۶.

می‌گویند فاطمه چه شد؟ فاطمه را دفنش کردیم تمام شد. چه؟ بی‌خود کردید دفنش کردید بنده باید بیایم بهش نماز بخوانم، تو زدی کشتیش حالا می‌گویی بیایم نماز بخوانم؟ توی یک قبر ساختگی که درست کرده بودند در قبرستان بقیع، آمده اینجا، به افراد می‌گوید که این قبر را بیایید بشکافید در بیاورید، جنازه را بیاورید خلیفه‌ی مسلمین می‌خواهد نماز بخواند! بی‌خود دفن شده این حرف‌ها نیست، دختر رسول خدا دفن شده ما نماز نخوانیم؟ امیرالمؤمنین آمد آنجا ایستاد شمشیرش را هم آورد صاف گذاشت روی زمین گفت هر که می‌تواند بیاید این را در بیاورد، چند نفر آمدند؟ همه رفتند عقب^۱ چرا همان دم در نیامد این کار را بکند؟ گفت هر که می‌تواند بیاید این قبر را بشکافد. یا وقتی که می‌خواستند بیایند از او بیعت بگیرند چرا آن موقع شمشیرش را نیاورد بگذارد دم در مسجد مدینه، بگوید حالا هر که می‌تواند یک نفر بیاید در این مسجد، هر که می‌تواند بیاید دیگر.

می‌توانست نه اینکه نمی‌توانست می‌توانست اما نکرد، این علی را علی کرده است ما یک میلیاردمش یک میلیاردمش نصیب ما برسد به دیگر عرش و فلک و ملک را همه را می‌خواهیم دیگر بهم بریزیم، ما چه کردیم؟ چه کاری از ما ساخته شد؟ چه چیزی از ما درآمد؟ حالا بعد چیزهای بقیه‌اش و مسائل بقیه‌اش و کارهای بقیه‌اش، مطالبی که اصلاً برای افراد قابل فهم نیست و باور نمی‌کنند یعنی از شدت تعجب و از شدت ناباوری اصلاً مسأله‌ی واقعی تاریخی را رد می‌کنند! اصلاً مسائل را رد می‌کنند. آمد پیش امیرالمؤمنین، عمر چند سالش بود؟ ۶۰ سال سنش بود دیگر، یک مرد شصت ساله آن هم با این وضع با این اوضاع، آمده پیش امیرالمؤمنین که یا علی دختری را کلثوم به من باید بدهی، یک مرد شصت ساله با ریش سفید حالا به سایر مسائلش کار نداریم باید این دختری را بدهی به من چه؟ دختری را که مادرش را همین شخص کشته! اصلاً می‌شود یک هم‌چنین چیزی را باور کرد؟ حضرت فرمودند: آخه اینکه نمی‌شود که من بیایم این را بردارم بیایم بدهم اصلاً، اصلاً قبول نمی‌کند. می‌گوید من این حرف‌ها سرم نمی‌شود باید این دختر را راضی کنی، حضرت می‌گویند اگر راضی نشد چه حالا؟ می‌گویند بشود یا نشود اگر می‌دهی، می‌دهی و الا به جرم دزدی اعلام می‌کنم فردا بیایند دستت را ببرند.^۲

^۱ پیدا نشد

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۴۲.

حالا امیرالمؤمنین، دوباره اینجا چیست؟ یک قضیه دیگر پیش می‌آید، امیرالمؤمنین دوباره اینجا می‌تواند فردا وقتی که اعلام می‌کند این شمشیر را در بیاورد بیاره دوباره بگذارد زمین حالا هر که می‌آید بیاید دستم را ببرد می‌تواند یا نمی‌تواند؟ آن وقت ببینیم کدام می‌تواند بیاید فرض بکنید که به امیرالمؤمنین فقط چپ نگاه بکند حالا جلوتر نه! بلند می‌شوند می‌روند از دور نگاه می‌کنند یک کیلومتری با دوربین، نمی‌آیند جلوتر که یک وقت اما این امیرالمؤمنین اینجا باید چه؟ باز ساکت بنشیند. اصلاً این قضیه این قدر عجیب است و این قدر قضیه وقیح است و این قدر این مسئله شرم‌آور است که الان افراد قبول نمی‌توانند بکنند می‌گویند آقا این قضیه دروغ است این قضیه تاریخی است خیلی‌ها که نتوانند رد کنند من شنیده‌ام می‌گویند امیرالمؤمنین یک جنّیه‌ای را به صورت دخترش در آورد آن را تزویج کرد، جن جنّیه، جنّیه را در آورد تزویج کرد. جنّیه را در بیاورد تزویج بکند خب هنر نیست، اینکه نشد که، این هنر نیست یک جنّیه را بیاورد به ازدواجش در آورد اصلاً امیرالمؤمنین یکی را خلق کند اینکه می‌تواند خلق کند یک انسانی را خلق کند بگوید بیا برو بگیرش، او هم چه می‌فهمد؟ یا هزار جور تصرف کند یا اصلاً از ذهن این مرتیکه این قضیه را بیرون بیاورد این را نمی‌تواند؟ اینکه دیگر کمترین کاری است همه انجام می‌دهند دیگر. این بچه بچه‌های این راه می‌توانند این کار را انجام بدهند اینکه دیگر مسئله مهمی نیست، یک محبتی را در بیاورد یک میلی را از یک شخصی بیرون کشیدن این یک چیز عادی است خیلی عادی اما این امیرالمؤمنین باید اینجا ساکت باشد باید ساکت باشد و ببیند که خب بله دیگر می‌آیند می‌برند می‌آیند این دست را می‌برند اگر نده به این کلثوم را و این با این ازدواج کرد و یک پسری آورد، پسری آورد به نام زید الان زید، زید، زید بن عمر این پسر، نوه خود امیرالمؤمنین است.

ما همین‌طور یک چیزی می‌شنویم به‌به علی چقدر خوب بود چقدر علی آدم از خود گذشته‌ای بود چقدر علی خوب بود چقدر خوب بود اما یک خورده بخوایم وارد در مطلب بشویم و ببینیم جلو نسبت به مسئله، اصلاً می‌گوییم آقا اصلاً نخواستیم اصلاً نمی‌خواهیم اصلاً جلوی قضیه نیابیم و جلوتر خلاصه نیابیم.

رجاء باید با عمل توأم باشد و این‌ها لازم و ملزوم همدیگر هستند آن شخصی که امیدوار است آن شخص، کسی است که به دنبال مطلوب است چرا این همه در روایات داریم انتظار فرج ثواب دارد؟

یا در بعضی از روایات است (أفضل أعمال امتی) ^۱ بالاترین عمل انتظار فرج است بالاترین کاری که یک شیعه امام زمان می تواند انجام دهد انتظار فرج است انتظار فرج یعنی چه؟ یعنی همین طور شب های جمعه دعای کمیل تشکیل بدهیم و بگوییم (یا بن الحسن عجل علی ظهورک) این است؟ بعد هم که از توی منزل می آییم بیرون از توی مسجد می آییم بیرون، راه بیافتیم در خیابان ها و هر کاری که دلمان می خواهد بکنیم این شد انتظار فرج؟ انتظار فرج این است که صبح ها برویم دعای ندبه و صدای خود را به یا بن الحسن و عجل علی ظهورک و ای حجة بن الحسن کجایی و بیا این مشتاقانت را ببین چطور ضجه می زنند و این ها بیاییم بلند کنیم؟ بعد وقتی که برویم سر کارمان هزارتا تهمت به این و آن هم بزنیم این می شود انتظار فرج؟ انتظار فرج این است که امید به آمدن امام زمان داشته باشیم و این امید فقط در مخیلة ما خطور کند هیچ اثری در عمل ما نگذارد؟

بنده بارها به همین رفقا عرض کردم، افراد، دوستان، وقتی که می آیند و همین رفقا و دوستان می آیند و ما خطبه ای عقد می خوانیم معمولاً اگر حالی داشته باشیم می گویند آقا یک چند دقیقه ای یک نصیحتی بکنید راجع به زندگی، من معمولاً این حرف را زدم و می زنم به همه ی آن ها که زندگی خود را جوری درست کنید که اگر امام زمان آمد زنگ شما را الآن فشار داد و گفت: سلام علیکم می خواهم بیایم یک چند دقیقه ای چای بخورم رویتان شود امام زمان را بیاورید نه اینکه تلویزیون آنجا روشن و صدای موسیقی همه جا را گرفته، آن وقت حضرت را هم دعوت می کنیم بفرمایید با همین موسیقی بنشینید چای بخورید، امام زمان هم صد سال پایش را در یک هم چنین خانه ای نخواهد گذاشت، نه اینکه بلند بشود بیاید توی منزل ببیند بساط شطرنج پهن است و نشستن دارند قمار بازی می فرمایند امام زمان چی؟ می گوید بنده هم می آیم می شوم نفر سوم، درست است؟ الحمدلله، همه چیز دیگر درست شد. کاری کنیم که اگر آمد گفتش که می خواهم بیایم، دلم خواسته است بیایم امروز منزل شما، دلم خواسته است این طور نیست؟ حال شما چطور است؟ می خواهد بیاید یک سری بزند این ها، چه درسی می خوانید؟ با چه کسی بحث می کنید؟ کی می خوابید؟ کی پا می شوید؟ چی می خورید؟ بالآخره حالا یک وقت می بینی امام زمان خواست دیگر، کاریش نمی شود کرد دیگر، ما وضعیتمان به نحوی باشد که سرمان را نتوانیم بیندازیم پایین، بفرمایید منزل خودتان است، تشریف بیاورید منزل را مبارک کنید بفرمایید.

^۱ الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۲۱.

یک چیزی یادم آمد الآن یک مسئله‌ای، فراموش نکنم این قضیه‌ای را که می‌خواستم بگویم
گاهی اوقات یادم می‌رود مسئله‌ای یک جایی. مرحوم آقا می‌فرمودند که در نجف این آقا شیخ عباس
قوچانی تعریف می‌کرد استادشان می‌گفت یک روز گرمای نجف بود، خیلی نجف داغ بود این مرحوم
قاضی در منزلشان بود و مرحوم قاضی هم خیلی نسبت به گرما حساس بود و همه‌اش با یک لباس
خیلی نازک

می آمد بیرون خیلی گرما اذیتش می کرد خیلی گرمایی بود بعد همین که نشسته بود ساعت یک بعد از ظهر یک مرتبه دید در منزلش را می زنند رفت در را باز کرد بنده خدا پیرمرد دید (که این آقای حاج رجب علی بود) حاج رجب علی خیاط که راجع به او هم کتاب هم نوشتند و آدم خوبی بود اهل ذکر بود اهل مراقبه بود، ولی اهل عرفان نبود، دید به عجله آمده، آقا بفرمایید بفرمایید، گفت چیه؟ چه خبر شده آقا؟ آقای حاج رجب علی پیش مرحوم قاضی هم گاهی اوقات می آمد، آقا الآن من در حرم بودم امیرالمؤمنین شما را دعوت کردند که بیایید آنجا، شما را کار دارند در حرم، من الآن آمدم. مرحوم قاضی گفت آخه توی این گرما کسی بلند می شود.....؟ تو برو به امیرالمؤمنین بگو آنجا خیلی گرم است شما تشریف بیاورید اینجا، ما اینجا سرداب داریم ما اینجا جای خنک داریم ما اینجا آب خوردن داریم برو بگو امیرالمؤمنین بیاید، این همین طور ایستاده بود بهتش برده بود چه دارد می گوید؟ این چه دارد می گوید؟ گفت: د می گویم برو بگو دیگر، مگر پیغام نیاوردی؟ پیغام من را هم برو برسان بگو یا علی اینجا خنک تر از آنجاست! خلاصه رفت بنده خدا.

این انتظار فرج به چه می گویند؟ انتظار فرج می دانید به چه می گویند؟ انتظار فرج این است که ما تصور کنیم امام زمان علیه السلام در هر قدمی که داریم برمی داریم بغل ما دارد با ما راه می آید الآن بغل من کیست؟ جناب آقای طرف راست بنده نشسته اند و جناب آقای در طرف چپ ما قرار دارند، در مقابلمان هم خب رفقا دوستان همه هستند.

انتظار فرج این است که بنده الآن که دارم با شما صحبت می کنم بدانم این حرفی را که می زنم با حضور امام زمان، در کنار خودم دارم این حرف را به شما می زنم این می شود انتظار فرج، نه اینکه وقتی امام زمان نیست هر چه از تو دهانم درمی آید بگویم اما همین که امام زمان آمد دو زانو بگیرم بنشینم و نحوه ی خطابم [عوض شود.]، یک روز خدمت مرحوم آقا بودیم خب ما بی تربیتیم دیگر، بی تربیت بودیم و بی چیز، خب هر کسی خدا از او یک توقّعی دارد خلاصه ان شاء الله خدا ما را هم می بخشد زیر کرسی نشسته بودیم خدمت مرحوم آقا، صحبت از ظهور و این ها شد، مرحوم آقا رو کردند به من فرمودند: اگر امام زمان بیاید تو با آن حضرت چگونه عمل می کنی؟ گفتم: همین طوری که الآن با شما دارم عمل می کنم، همین جوری که نشستیم آنجا هم همین جوری می نشینم، همین جوری، ما بی تربیتیم دیگر، آقا خندیدند قش قش خندیدند، هیچ اصلاً جوابمان را ندادند، نمی دانم تأیید کردند، نکردند؟ چه کار کردند؟ خب حالا به نظر ما این طور می رسید، الآن هم این طور می رسد، خب ما که بی ادبیم و متجاسر هستیم و فلان و هر کسی خب باید رعایت مطلب را بکنند.

آن شیعه امام زمان آن شیعه ایست که برای او رفتن به رختخواب و بلند شدن برای نماز، رفتن سر درس و رفتن به دفتر رفتن به حجره و رفتن به بازار و رفتن به خیابان برای او تفاوتی نکند این است مسئله.

اگر امام زمان الآن در منزل شما، می گوید می خواهم بیایم آقا در منزل شما، اصلاً بنده [از] زن و بچه ام یک ماه مرخصی گرفتم دلم می خواهد بیایم توی خانه شما، می گوید خب بفرمایید، حضرت می گوید کجا برویم؟ بفرمایید این اطاق هست این هم مسائل و خب تشریف داشته باشید اینجا منزل [ما]. آیا با وجود اینکه ما امام زمان را می بینیم در منزل خود و در کنار خود [، آیا] پیچ رادیو را باز می کنیم صدای دلنگ و دولنگ موسیقی را باز می کنیم؟ واقعاً این کار را می کنیم یا نه؟ می گویم دیگر نمی کنیم دیگر، نمی کنیم. یا اینکه فرض بکنید که بلند می شویم در منزل، در غیر متعارف داد و بیداد و فریاد و به مسائل خلاف و این ها می پردازیم؟ خدای نکرده داد بی خود می زنیم؟ خدای نکرده بی خود تعدی می کنیم؟ این کار را می کنیم؟ این کار را انجام نمی دهیم یا اینکه فرض بکنید که برای نماز می گذاریم خب حالا هنوز یک چند دقیقه ای به طلوع آفتاب باقی مانده و فلان و این حرف ها یا اینکه نه امام زمان توی این اطاق است دارد می بیند زود بلند شویم هان؟ می گویم دیگر نمی گوئیم امام زمان نمی بیند، ان شاء الله نمی بینید، نه دیگر این مقدار را قبول داریم این مقدار سر امام زمان احترام می گذاریم که بگوئیم بالأخره یک دیوار فقط فاصله است یک دیوار با ما فاصله دارد.

جهل و نادانی ما این است که ما امام زمانی را قبول داریم که آن امام زمان در صورتی برای ما احترام دارد که حتماً باید تو منزل ما باشد این جهل ماست نادانی ما این است که ما این امام زمانی را قبول داریم که حتماً باید در کنار ما باشد و بتوانیم از او حساب ببریم. این امام زمان هم امام زمان نیست این امام زمان قلبی است امام زمان واقعی از خود من که دارم صحبت می کنم به خود من نزدیکتر است نه اینکه در کنار من است آن امام زمان امام زمان است. نه فقط امام زمان در کنار باشد امام زمان از خود ما به ما نزدیک تر است و حیثیت وجودی ما در گرو حیثیت وجودی اوست. این امام، خب این انتظار فرج به این معنایی که امشب من عرض کردم آیا افضل اعمال نیست؟ به این معنا! کسی که انتظار فرج را داشته باشد یعنی چه؟ یعنی انتظار داشته باشد امام زمان وقتی که ظهور کرد آن را قبولش کند، نه اینکه بگوید خیلی خب حالا برو یک کناری فعلاً بایست تا بعد به پرونده ات رسیدگی کنیم. حالا شما جلوی افراد باش امام زمان هر کسی را که نمی کشد یک عده که مخالف و معاند و فلان هستند می کشد ولی بقیه

را رها می‌کند بقیه را به حال خود می‌گذارد اما آن افرادی را که قبول می‌کند، آن افرادی را که می‌پذیرد و به آن افرادی که مسئولیت می‌دهد آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها افرادی هستند که انتظار فرج را دارند.

انتظار فرج چیست؟ همین مراقبه‌ای که عرفا می‌گویند این مراقبه یعنی انتظار فرج، همین مراقبه. صبح که انسان بلند می‌شود باید با خدا مشاطه داشته باشد که خدایا در امروز کردار زشت و گفتار زشت و پندار زشت از من سر نزنند، کردار و گفتار و پنداری برخلاف رضای تو خطور نکند. این می‌شود مشاطه، در طول روز بر این مشاطه‌ای که در ابتدا می‌کند مراقبه داشته باشد خب یک شرطی را اول با خدا گذاشت، خدایا یک شرطی را با تو گذاشتیم خب پس چه؟ رهایش کنیم؟ نه دیگر، این شرطی را که حالا ما گذاشتیم این شرط را هم پیگیری کنیم اگر پیگیری آن شرط را نکردیم معلوم است مشاطه‌مان هم خراب بوده، مشاطه‌مان بیست درصدی بوده بیست و پنج درصد بوده سی و چهار درصد بوده، بسته به اینکه چقدر در آن نیت مشاطه ما ابتداءً مایه گذاشتیم چون هرچه نیت محکم‌تر باشد آن عمل بعد و آن افعالی که بر آن متعاقب است هم تصحیح می‌شود دیگر، بهتر می‌شود محکم‌تر می‌شود متانتش بیشتر و استقامتش بیشتر می‌شود این مشاطه به دنبالش چه دارد؟ مراقبه را دارد.

هر کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم ما با خدا این شرط را کردیم حالا این حرف را بزنم یا نزنم؟ این کار را انجام بدهم یا ندهم؟ این عمل را الآن انجام بدهم یا انجام ندهم؟ این کار را کردم خب حالا این یکی را ولش کن، این یکی عیبی ندارد حالا دفعه بعد، ا! نشد که، همان جا اگر خدا بیاید بگوید مگر به من نگفتی؟ کی گفتم؟ صبح به من گفتم، همان صبح به من گفتم نمی‌کنم، مگر خودت نگفتی؟ و این مسئله ایست که بسیار مسأله‌ی مهم است این یک مسأله‌ی تمرین نفسانی است تمرین حفظ موقعیت و حفظ شخصیت و حفظ آن تعهد و تخیل است که انسان بیاید و آن واقعیت‌هایی را که با آن واقعیت‌ها در عالم ظاهر ممکن است مواجه بشود آن واقعیت‌ها را در وجودش متحقق فرض کند و خود را در آن موقعیت‌ها در عالم نفس قرار بدهد بعد از یک مدتی دیگر خودش را در آن واقعیت احساس می‌کند این مسئله مسأله‌ی تمرین نفسانی واقعیت‌هایی است که انسان آن واقعیت‌ها را در ذهن خودش اول می‌پذیرد مبانی را در ذهن خودش می‌پذیرد آن وقت دیگر در این صورت کم کم کم آن جریانات و پدیده‌ها و حوادث خارج که باید بیاید و روی انسان یک به یک اثر مثبت بگذارد و حال انسان را از تعلقات به نفس و تعلقات به ماده بیرون بیاورد و جنبه تجرد و جنبه توحید را در انسان آن‌ها قوی کند بدون آن واقعیت‌ها انسان به این نتیجه‌ای می‌رسد بدون آن واقعیت‌هایی که بخواهد در آن

قرار بگيرد.

این را می‌گویند: «تفکر ساعة خیرٌ من عبادة سبعین سنة»^۱ يك ساعت نشستن و فکر کردن از هفتاد سال عبادت بنده می‌گویم هفتاد هزار سال، حضرت که فرمود هفتاد سال شاید بخاطر اینکه اگر بگویند هفتاد هزار سال تعجب نکنند بالاتر است چرا؟ چون عبادت يك عمل است و عمل در صورتی که با آن پدیده‌ی نفسانی و با آن تفکر صحیح عقلانی توأم نباشد اصلاً خودش تبدیل به يك عادت نامناسب و حجاب نامناسب بقول معروف تبدیل به يك پروسه‌ی زشت خواهد شد یعنی همین عمل کم‌کم در وجود انسان می‌آید و تبدیل به يك عادت می‌شود لذا هرچه بگذرد هی نفس در این عمل عادتش بیشتر می‌شود و ای کاش زودتر قطع بشود، هرچه بیشتر نماز بخواند هی دورتر می‌شود هرچه بیشتر روزه بگیرد دورتر می‌شود، هرچه بیشتر اطاعت بکند دورتر می‌شود چرا؟ چون این عمل با آن تفکر و جایگاه صحیح قرار نمی‌گیرد که ببرد، قطع کند، تعلقات را قطع کند يك عملی است که نفس این عمل را برای خودش پذیرفته، قبول کرده اینجاست که مربیان اخلاق و مهدبین نفوس برای رفع این مسئله گاهی از اوقات شاگردان خودشان را به خلاف آن روش و سیره‌ی متعارف و متداوله امر می‌کنند.

شاگرد می‌خواهد نماز شب بخواند می‌گویند نخوان، یک دفعه بهم می‌ریزد وضعش، می‌گویند نمی‌خواهد بخوانی، آقا نماز شب! این همه تأکید دارد این همه چیز دارد، دارد برای شما ندارد، شما نخوان این چه می‌شود؟ این شب اول نمی‌خواند ای داد بی‌داد عجب کاری کردیم توفیقی را از ما سلب شد چرا این جور شد؟ می‌آید می‌رود پیش ... آقا ما کاری انجام دادیم شما این توفیق را از ما گرفتی؟ توفیق را گرفتی؟ حالا ما باشیم می‌گوییم آقا اضافه کنید طولش بدهید. شب دوم، ا نمی‌شود همه بلند می‌شوند نماز شب می‌خوانند می‌بیند رفقاییش این‌ها همه بلند شدند چه حالی دارند چه توجهی دارند چه چیز دارند این هم باید بنشینند نگاه کند ای داد بیداد خلاصه تا به یک مرتبه‌ای که عرض کردم خدمتتان یک وقتی، و ما نظائر این مسائل خیلی می‌دیدیم خیلی می‌دیدیم، یک بنده خدایی ذکرش تمام می‌شد می‌گفتش که از مرحوم آقا برای ما ذکر مجدّد بگیرید ما موفق نمی‌شدیم البته خب پیش نمی‌آمد شرائط، اصلاً انگار کلّ زندگی این بهم می‌ریخت که حالا یک شب ذکر نگفته، آقا ما دیشب ذکر نگفتیم گفتیم نگفتی نگفتی بهتر، حالا تو مگر می‌شود آقا؟ حالا شده. گفت آقا با

^۱ أوصاف الأشراف، ص ۴۷.

ما شوخی می‌کنید؟ خب

حالا شوخی جدی بالآخره، حالا، شوخی جدی می‌کنیم، حتماً که نباید..... روز دوم روز سوم روز چهارم دیگر چه؟ می‌رسد به بن بست، خب حالا البته بعضی‌ها ممکن است این مسئله را تحمل کنند

توجه کنند چه کنند و از این مطلب عبور نکنند بعضی‌ها یک مرتبه می‌زنند و همه چیز را ... و بعد چیز می‌کنند علی‌کل حال.

این روش و این طریق، طریقی است که نفس را در تعلق به متعلقات، هر چه می‌خواهد باشد حتی عبادات، قطع می‌کند، عبادت را باید برای او بجا آورد نه برای خواست و برای دل خوشی نفس، آن عبادتی که برای دل خوشی نفس است آن عبادت فایده‌ای ندارد انسان می‌بیند هفتاد سال سنش است بلند می‌شود نماز شب می‌خواند دو ساعت هم نماز شبش را طول می‌دهد ولی نگاه به صورتش می‌کند می‌بینی این صورت ظلمانی است چرا این نماز شب نتوانسته است این را عوض کند؟ چرا؟ چون همین بلند شدن در نصف شب و نماز خواندن برای این مسئله ایست و این بخاطر این مسئله این عمل را انجام می‌دهد برای این مسئله انجام می‌دهد. اگر همان موقع نماز شب، به او بگویید آقا به جای این خواندن نماز شب شما بیا این نامه را ببر به فلان شخص بده می‌گوید آقا بگذار فردا صبح می‌روم می‌دهم. اتفاق افتاده این مطالب‌ها.

می‌گویند به جای اینکه نماز شب بخوانی الآن برو این نامه را بده. نه آقا اجازه بدهید نماز شب را می‌خوانیم این عمل را انجام می‌دهیم آن وقت بعد مثلاً صبح هم وقت داریم برویم بدهیم، در حالی که خود آن شخصی که می‌گوید این نامه را بده خودش اصلاً دلش می‌خواهد فردا صبح این نامه بدستش برسد آخه نصف شب که بلند نمی‌شود برود نامه را فرض کنید که در منزل یکی دیگر بدهد ولی این می‌خواهد این را از این حال در بیاورد، نامه فردا صبح به دستش می‌رسد ولی این باید الآن از این حال در بیاید، می‌گوید نه! چرا؟ آن وقت بلند می‌شویم چه کار می‌کنیم؟ شروع می‌کنیم حيله تراشیدن، نامه را می‌گیریم می‌آییم تو، خب إن شاء الله، الان قدری سردرد می‌کند، شاید هوا هم یک خورده سرد است، شاید مناسب نباشد فلان و فردا حالا اوّل وقت می‌رویم حالا بله یک نماز شبی بخوانیم یا مثلاً چه بکنیم و شروع می‌کنیم این طرف کردن و آن طرف کردن بله منظور ایشان قطعاً این نبایست باشد باید بالأخره ... الآن بابا خوابند در خانه‌ی مردم را زدن اشکال دارد شرعاً، شبهه دارد مسئله، شروع می‌کند نفس می‌آید چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند، شروع می‌کند، تا یک مرتبه نقل می‌کنند یک قضیه‌ای، قضیه‌ای اتفاق افتاده، می‌گویند یک شخصی آمد پیش ذوالنون مصری، ذوالنون مصری از عرفا و این‌ها بود. گفتش که اسم اعظم می‌خواهم، اسم اعظم به ما تعلیم بده. گفت: اسم اعظم می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: اسم اعظم را می‌خواهم بخوانم رفع گرفتاری‌ها بشود، ظلم از مظلوم برداشته بشود، هر ظالمی را نمی‌دانم چپ کنیم، راست کنیم نمی‌دانم فرض بکنید که خلاصه

چه بکنیم. این هم گفت حالا

برو، هرچه اصرار کرد، یک روز به او گفت خب حالا فردا بیا. من فردا این مسئله را به شما [می‌گویم]، فردا رفت گفت این جعبه را بردار ببر فلان شهر، برسان به دست فلان شخص، این هم آدرسش اینجا.

شخص بلند شد جعبه را برداشت و برد آنجا، حالا تو راه می‌رود ببینیم این جعبه چه چیز است [که] این به من می‌گوید [ببر؟] سبک است خیلی چیز سنگینی نیست، یک خورده رفت گفت نه! نمی‌شود انسان خیانت در امانت نمی‌تواند بکند، دوباره یک خورده رفت گفت خب حالا یواشکی درش را باز می‌کنیم این هم مثلاً قفل و بست و این چیزها نداشت بعد باز یک دفعه نفسش گفت، نکند این عمل خلاف تلقی بشود، بعد چیز بکند. باز رفت جلو، بالأخره بعد از یکی دو ساعت دید یک تکان‌هایی می‌خورد توی این جعبه، گفت ببینم این چیست؟ این چیست که این جعبه مثلاً یک چیز مهمی است و فلان، گفت حالا باز می‌کنم او که نگفت به ما باز نکن، گفت نه حالا باز کنیم، باز کرد یک موش درآمد پرید از تو جعبه در رفت، گفت ا من را فرستاده یک موش ببرم بدهم؟ موش ببرم بدهم به فلان جا؟ برگشت پیش ذوالنون و خیلی عصبانی بود! من را مسخره کردی؟ موش می‌دهی به من تو جعبه ببرم؟ تا آمد حرف بزند ذوالنون که خب این داشت می‌دید قضیه را گفت تو در حفظ یک جعبه نتوانستی خودت را نگه داری چطور می‌توانی اسم اعظمی را که به تو می‌دهم نگه داری؟ تو یک جعبه نتوانستی نگه داری و ببری سر جا، آن وقت می‌خواهی من به تو اسم اعظم بدهم آن وقت با آن هر کاری دلت می‌خواهد بکنی؟

شروع می‌کند چه؟ انسان به تأویل و توجیه کردن و بعد چه می‌شود؟ آن عمل را انجام نمی‌دهد انجام نداد ماند، همین جا ماندی. چقدر خوب است انسان صاف باشد. می‌گویند آقا این کار را بکن خیلی صاف، صاف برود بکند، هی این طرفش کند آن طرفش کند بالا کند پایین کند یک جوری محمل دریاورد سوراخ سمبه از آن بکشد بیرون، قانون بیاورد، تبصره بیاورد ها؟ خب ضررش را کی می‌برد؟ ضررش را خودش می‌برد. هر چیزی هم که می‌گویند که آن چیز موافق با طبع نیست گاهی اوقات مخالف با نفس است می‌گویند آقا در فلان مجلس شرکت کن، این با نفسش مخالف است نمی‌خواهد شرکت کند شروع می‌کند یک چیز کردن، یک راهی، هان! نفس شروع می‌کند چرخیدن، شرکت کن خب برو بکن دیگر، برو بکن خودت را از این نفس نجات بده چرا هی خودت را اذیت می‌کنی؟ آن کسی که می‌آید این کار را می‌کند خودش را اذیت می‌کند، فکرش را اذیت می‌کند، نفسش را اذیت می‌کند اوقاتش را همه را می‌گیرد تبعات به وجود می‌آورد.

آقا در این مجلس برو شرکت کن، خب این دلش نمی‌خواهد شرکت کند، شروع می‌کند گشتن چرخیدن بینم‌ها؟ کجا این یک روزنه‌ای می‌تواند باز بشود از همان جا ما بتوانیم یک تبصره بگذاریم این وسط قضیه، آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم گرفته می‌شود اجازه می‌فرمایید نکنم؟ آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم تا اینکه خودم یک مجلس دیگری داشته باشم بهتر است، اجازه می‌فرمایید یک مجلس دیگری داشته باشیم؟ آقا بعضی‌ها هستند نمی‌توانند فرض کنید که بیایند، اجازه می‌دهید مثلاً شما، خودشان آنجا یک جلسه‌ای داشته باشند؟ آقا بعضی‌ها هستند حالشان این‌طور است، آقا بعضی‌ها هستند حالشان آن‌طور است، بعضی‌ها هستند راستند، بعضی‌ها هستند چپند، بعضی‌ها هستند بالا هستند، ها؟ این چه چیز است؟ این‌ها همش معطلی است این‌ها همش معطلی است.

این دوره‌ها را ما گذرانیم در زمان مرحوم آقا گفته می‌شد آقا این کار را بکنید ما می‌چرخانیم آن طرفش می‌کردیم این طرف می‌کردیم بالا می‌کردیم پایین می‌کردیم آدم خب است راست باشد دیگر، اینی که گفته می‌شود این کار انجام بشود اینکه نفعش را نه به من می‌دهند نه به کس دیگر می‌دهند، چیزی گیر کسی که نمی‌آید این یک نفعی است که به خود آن شخص می‌رسد حالا اگر آمد و این مطلب را قبول کرد نفع را برده اگر [نکرد]، نبرده، هیچ آبی از آب تکان نمی‌خورد هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد خدا هم سر جایش نشسته، نه اینکه حالا تصور بشود ما این کار را نکنیم دیگر دم و دستگاه خدا کساد شده آقا دیگر، نخیر آقا، دم و دستگاه خدا کساد نمی‌شود، نه دم و دستگاه شیطان کساد می‌شود نه آن دستگاه خدا، هر دو، هر دو، مشتری دارند ما خودمان را کجا بگذاریم هیچ وقت دل‌مان برای شیطان نسوزد ها شیطان دارد مشتری زیاد دارد برای خدا هم دل‌مان نسوزد خدا هم دارد در آیه شریفه داریم "یستبدل قوما بها لیسوا بها کافرین"^۱ «اگر بخواهید شما این عمل را انجام بدهید خدا یک قوم دیگری را می‌آورد که آن‌ها افراد مؤمنی هستند، اگر بخواهید خلاصه مخالفت کنید آن طرف قضیه هستند، صاف می‌گیرند مسئله را، می‌گیرند تا آخر و به مطلوب هم می‌رسند مطلب را پیگیری می‌کنند و عمل می‌کنند و به آن نهایت قضیه هم می‌رسند «لیسوا بها کافرین» خدا عوض می‌کند به جای این‌ها عده‌ای دیگری را می‌آورد.

^۱ سوره توبه، آیه ۳۹.

ما نباید در کارمان در فعلمان، پیچ نباید بیندازیم در قضیه، پیچ نیندازیم آنچه که هست انجام بشود برود جلو. خب نفعش و آن مطلوب برای خود آن شخص می‌رسد. این را می‌گویند رجاء، رجاء و

امید و انتظار، انتظار فرج، این‌ها همه به یک معناست لذا امام زمان ... اینجا داریم آن روایتی که از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت فرمود: کسی که انتظار فرج قائم ما را داشته باشد او با اوست، سواء اینکه ظهور را ادراک کند یا ظهور را ادراک نکند^۱ این همان معنائیست که بنده عرض کردم. کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد انتظار یعنی چه؟ ان‌شاءالله امام زمان ظهور می‌کند، نه این‌طور نیست.

کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد یعنی الآن خود را سرباز امام زمان می‌پندارد، الآن، الآن خود را مأمور به اوامر امام زمان می‌بیند آیا ما خجالت نمی‌کشیم؟ یک مثال می‌زنم، اگر امام زمان بیاید امشب به یکی از ما بگوید آقا شما از فردا مأمور من هستی در میان مردم و مطالب مرا به مردم ابلاغ کنی یک نفر از میان ما، آیا ما فردا صبحمان با روزهای دیگر فرق نمی‌کند؟ تا می‌خواهیم یک خلاف انجام بدهیم ای داد، من امروز مأمور امام زمان هستم مأمور امام زمان که نمی‌آید خلاف کند می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟ ما از امروز دیگر شدیم نایب امام زمان، ما از امروز دیگر باب شدیم، باب مردم و امام زمان شدیم ما از امروز دیگر وسیله شدیم ما از امروز دیگر محلّ رفت و آمدیم، مثل اینکه فرض کنید چهارتایی که بودند یکی عثمان بن سعید و یکی هم محمد بن عثمان، حسین بن روح و چهارمی هم کی؟ علی بن محمد سمري، این چهار نفر نایب امام زمان علیه‌السلام بودند و قبرشان در بغداد است. خب حالا اگر امام زمان آمد و خواست یکی از ما افراد را بکند نفر پنجم آیا فردا صبح که می‌شود پیچ رادیو را باز می‌کنیم موسیقی گوش بدهیم؟ یا خجالت می‌کشیم از خودمان؟ از خودمان خجالت نمی‌کشیم؟ آیا می‌آییم فرض بکنید که می‌رویم یک غیبت شخص دیگری را بکنیم؟ آیا می‌آییم و قتمان را به لهُو و لعب می‌گذرانیم؟ آیا می‌آییم سخن چینی و نمّامی کنیم و و و و چیزهای دیگر. در این موقعیت احساس می‌کنیم که ما الآن این نیابتی که به ما تفویض شده است این نیابت مقدّس است این نیابت ارزشمند است من اگر الآن این کار را انجام بدهم شب بروم پیش امام زمان که دستوره‌های فردا را بگیرم، امام زمان چه نگاهی به من می‌اندازد؟ باید یک جوری بروم پیش حضرت که سرم را بالا نگه

^۱ پیدا نشد

دارم پایین نگه ندارم دیگر، انتظار فرج یعنی این، یعنی انسان خودش را در یک موقعیتی بیابد که در آن موقعیت امام زمان حاضر است. آن وقت در یک همچین وضعیتی قطعاً انسان با امام زمان محشور است یعنی صددرصد با امام زمان معیت دارد می‌خواهد ظهور حضرت را درک بکند می‌خواهد ظهور حضرت را درک نکند هیچ تفاوتی ندارد.

لذا امام صادق می فرماید: «سواءً أدرك الظهور أو لو يدرك» چه به ظهور برسد چه به ظهور نرسد.^۱ و این همان معناییست که مرحوم آقا و آقای حداد می فرمودند که انسان نباید به دنبال ظهور باشد. انسان باید به دنبال وصول به باطن باشد این همان معنا است حالا دیدید چقدر معنای منطقی است؟ اینکه می فرمایند: انسان نباید دنبال ظهور باشد یعنی ظهور يك امر ظاهر است يك امری است که نفس می طلبد، حالا ببینیم این امام زمان می آید چه می شود؟ آه می زند شمشیر شق رق تق یکی را از این طرف می زند یکی را از آن طرف چیز می کند کشور را دو نصف می کند سرزمین را نمیدانم چهار قسمت می کند و يك عدّه را در دریا می ریزد يك عدّه را به چاه! ببینیم ما چه می شود؟ چرا به دنبال این هستیم؟ چرا به دنبال ظهور امام زمان در دل خود نیستیم؟ که امام زمان بیاید در دل ما ظهور کند ما چه کار داریم به اینکه حالا امام زمان می آید با امریکا چه کار می کند؟ شاید بیاید اتفاقاً سازش هم بکنند ما چه هیچی نداریم، این امریکای شیطان بزرگ نه! شاید افرادش مردمش حالا ما به دولتش کار نداریم که حالا آن دولتش، دولت خلاف هست و دولت ظالم است و چه هست مردمش مثل مردم عادی اند دیگر، بالأخره آن ها هم بشرند آن ها هم فطرت دارند، آن ها هم وجدان دارند آن ها هم عقل دارند آن ها هم صداقت دارند آن ها دارند حالا این همه افراد خوب هستند افرادی خوب ولی حالا امریکایی هستند این دلیل نیست که حالا هر کسی امریکایی شد يك مهر شیطان چنان بر پیشانی اش بخورد که امام زمان هم نتواند آن را بکند، نخیر! نه! یا اینکه فرض کنید که چین یا افریقا یا انگلیس استرالیا، همه، چه، فرانسه، همه ی این ها افراد خوب دارند افراد بد هم دارند حالا ما مردم ایران صددرصد همه سلمان فارسی هستیم؟ ما همه ابوذر غفاری هستیم؟ که حالا داریم به دیگران ایراد می گیریم، آنجا این هستند آنجا این هستند! گفت یا فرمود، دوباره ما گفتیم گفت، یادتان می آید آقا فرمودند فرمود، حافظ را بگویند فرمود:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد باشد

کسی از احوالات کسی دیگر خبر ندارد اما وقتی که تجربه می آید به میان آن وقت معلوم

می شود که چه خبر است؟ این باطن چیست؟

ظاهرش چون گور کافر پر خلل *** باطنش قهر خدای عزوجل

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود *** باطنش همچون ابوسفیان بود

خب از باطن کسی خبر ندارد نگاه می‌کنی به چقدر آدم نورانی! چه قدر آدم... نه! وقتی که در موقعیت مناسب قرار بگیرد و ببیند مطالب با نفسانیاتش دارد مخالف می‌شود و با منافعش درگیر است، حاضر است تمام فجایع را انجام بدهد برای اینکه به کرسی بنشیند تمام جنایات را حاضر است انجام بدهد برای اینکه از حرفش عدول نکند چرا؟ چون نفس طلوع کرده، نفس طلوع کرده و نمی‌گذارد دیگر این زمین باشد من اگر زمین بخورم کار تمام است، نه بابا کجا کار تمام است تو هم مثل یکی از سایر افراد؟ چه فرقی می‌کند؟ خب حالا زمین خوردیم چه شد؟ ما خیال می‌کردیم که این مرحوم آقا، دیگر قضیه آخر قضیه است و عارف کذا و فلان و اگر مرحوم آقا برود دیگر راه خدا بسته است و عرفان درش تخته است، دیدیم نه آقا! مرحوم آقا از دنیا رفت و همان خدا سر جایش است و راه خدا سر جایش است و مکتب سر جایش است هر کسی می‌خواهد می‌آید و هر کسی نمی‌خواهد نمی‌آید هیچ تکان نخورد.

اگر یادتان باشد ما شب سوم، شما رفقا نمی‌دانم بعضی هاتان بودید یا نه؟ در مشهد من برای رفقا صحبت می‌کردم گفتم بابا! مرحوم آقا رفته زیر خاک. خدا که نرفته دیگر تو خاک، خدا سر جایش است، خیلی رفقا ناراحت بودند دیگر و خیال می‌کردند که دیگر مسئله تمام است دیگر مسئله همش، نه بابا تمام [نیست]، این قدر افراد مثل آقا آمدند این قدر افراد خواهند آمد بعضی‌ها هستند هم چنین یک غلوهایی می‌کنند که آدم هم چنین خیلی خوشش نمی‌آید مثل مرحوم آقا نه آمده است نه کسی خواهد آمد، گفتم از کجا معلوم است نیامدند و نخواهد آمد تو علم غیب داری که می‌گویی نمی‌شود؟ چرا نمی‌شود؟ می‌شود، کی گفته؟ انسان باید درست فکر کند مرحوم پدر ما شخص بزرگی بود از همه‌ی شما، بنده هم به ایشان نزدیک‌تر بودم اصلاً پسرش بودم نه از نظر معنوی، از نظر معنوی شما نزدیک‌ترید، از نظر ظاهر خب بنده پسرشان هستم، و مرحوم [آقا] شخص بزرگی بود ولی بود، شخص باقی بود مراتب فنا را طی کرده بود، بنده به این مسئله اعتراف دارم و خیلی ما بخواهیم هنر بکنیم در آن مسیر تا جایی که عقلمان می‌کشد بخواهیم برویم، خیلی بخواهیم هنر کنیم ولی در عین حال هم چنین هم نیستیم که بگوییم کسی مثل ایشان نخواهد آمد نخیر! شاید بیاید بهتر هم بیاید، کی گفته

یک هم‌چنین چیزی؟ نه! یک هم‌چنین چیزی [نیست] چرا جمود داشته باشیم؟ چرا احساسی به قضیه نگاه کنیم؟

همه‌ی افراد می‌دانند بنده مرحوم پدرم را از همه‌ی علمای زمان اعلم می‌دانستم و اعلم هم می‌دانم این را به رفقای خودم در همان زمان سابق هم گفتم و دلیل هم داشتم یعنی احساسی قضیه نبود، هم در مسائل فلسفی هم در مسائل عرفان نظری و هم در مسائل فقهی و نسبت به مسائل و تفسیر قرآن و این چیزها، بالأخره خب ما خودمان هم که برآنی نبودیم بالأخره خودمان هم اهل کاریم دیگر، بالأخره متوجه‌ایم. خب من با افراد متعددی صحبت کردم با افراد متعددی حشر و نشر داشتم با افرادی که ادعاهایی می‌کنند و این مقداری که من برای رفقا گفتم یک پنجم آنچه را که در دلم هست و ارتباطاتم، نگفتم هنوز به رفقا، کسی اطلاع هم ندارد، خب وقتی که می‌رفتیم پیش یک هم‌چنین مردی، می‌دیدیم این با بقیه تفاوت دارد و تفاوتش هم ما بین بُعد المشرقین است از [مشرق تا] مغرب، این‌ها را همه را ما قبول داریم ولی باز در عین حال انسان باید چه فکر کند؟ درست باید فکر کند. اینی که مثل مرحوم آقا کسی نخواهد آمد نخیر، شاید آمدند هزارتا هم شاید بیایند، اگر قرار بر این است که خدا دست انسان را بگیرد، خدا هم می‌آید می‌گیرد، این چه استبعادی دارد که این مطلب فقط انحصار داشته باشد؟ این عجز خدا را می‌رساند در ایصال به آن مراتب کمالیه‌ای که خداوند برای بندگانش مقرر کرده، خدا عاجز است؟ خدا هم که عاجز نیست.

نبایستی که مسئله به این کیفیت [و] به این نحو باشد خب ما خیال می‌کردیم که مرحوم آقا که می‌روند دیگر مسئله تمام است، دیدیم نه! ایشان رفتن و آبی هم از آب تکان نخورد همان هدایت همان تربیت، همان نور همان ادراک همان بینش همان بصیرت همان باز شدن راه، خودتان دارید می‌بینید دیگر، خودتان دارید احساس می‌کنید دیگر، افرادی که نه آقا را دیدند و نه اسم آقا را شنیده بودند نه مرحوم آقا، نه مکتب آقا، اصلاً ما می‌بینیم این‌ها می‌آیند حرکت می‌کنند، جلو می‌روند به مراتبی می‌رسند به مفاهیمی اطلاع پیدا می‌کنند که ما عقلمان هم خبر ندارد این مال چیست؟ بخاطر اینست که آن حقیقت زنده است و آن حقیقت متکی به آقا نبود آن حقیقت متکی به امام زمان علیه‌السلام و ارواحنا فداه است و آن مقام ولایت در همه‌ی احوال خودش مفتوح‌الابواب است و خودش فاتح السبل و فاتح الطریق است و آن می‌آید در هر برهه‌ای خب البته در ظهورات مختلف در مظاهر مختلف خب می‌آید آن‌ها به اصطلاح کار انجام می‌دهد این یک مسئله

ما باید فکرمان را تصحیح کنیم باید فکرمان را درست کنیم این معنا همان معناییست که بزرگان پیگیر این معنا بودند خیلی‌ها بودند و خیلی مکاتب بود و هر کدام از این مکاتب مطالبی ارائه می‌کرد آن مطلبی که این طریقه و این سلسله و این روش و این منش آمد ارائه داد عبارتست از وجود و تحقق حق در همه‌ی مراتب و در همه‌ی زمینه‌ها سواء اینکه مظهري برای او وجود داشته باشد یا نداشته باشد این اصل و اساس مکتب مرحوم آقا و مکتب عرفان است این است قضیه، کسی که این مطلب را دریابد این با امام زمان است این با خداست این با پیغمبر است این با امیرالمؤمنین است کسی که به این مسئله [برسد]، هی منتظر یک مسئله‌ی ظاهر نبودن هی منتظر یک پدیده نشدن، هی منتظر یک قضیه نبودن، یک مسئله‌ای یک ظهوری یک مظهري پیدا بشود و انسان به آن گرایش پیدا نکند. آنچه می‌خواهی در وجود خودت بطلب، آنچه می‌خواهی در نفس خودت جستجو کن نه اینکه خودت را کنار گذاشتی و داری هی به دنبال مظاهر دیگری می‌روی، این جدا کردن خود است از واقعیات چرا؟ چون وجود هر انسانی به واسطه‌ی ربط خود انسان با آن مبدأ قوام دارد و هستی دارد آن ربط را ما کنار گذاشتیم هی داریم دنبال این و آن می‌گردیم، آن ربط، آن ربط چه ربطی است؟ ربط انسان با امام خودش، ربط انسان با امام زمان خودش، ربط انسان با این وسیله‌ای که آن وسیله، وسیله‌ی فیض و واسطه‌ی برای خیر است این مسئله را ما فراموش کردیم این مسئله را ما سست گرفتیم، به این مسئله آن توجه کافی را نکردیم لذا در همین مراتب پایین، در همین مراتب دانی از نقطه‌ی نظر سیر و از نقطه‌ی نظر فکر باقی ماندیم.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند متعال بیش از پیش لطف خودش را شامل حال ما بگرداند و ما را عارف و بصیر به ولی خود امام زمان علیه السلام قرار دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد